

و ا ن

ع ن

صفحه

- ۱ آغاز خداشناسی، خودشناسی است
- ۲ خداجویی (چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می کنیم؟)
- ۴ آثار خداشناسی در زندگی ما
- ۵ خداشناسی از یک راه مطمئن
- ۷ انگیزه خداجویی
- ۷ انواع صفات خدا (چرا صفات خدا به دقت و احتیاط فراوان احتیاج دارد؟)
- ۱۱ چه راهی برای خداشناسی وجود دارد که مبتنی بر نوعی یافت درونی و وجدانی است؟
- ۱۴ چرا تفاوتی که خداوند در خلقت مخلوقات گذاشته است، ظلم به آنها محسوب نمی شود؟
- ۱۴ فلسفه آفرینش (هدف خدا از خلقت آفرینش چیست؟)
- ۱۵ چه نفع و بهره ای از آفرینش نصیب موجودات می شود؟
- ۱۸ چرا خداوند در خلقت موجودات تفاوت قائل شده است؟
- ۱۹ چه قانونی سعادت بشر را تضمین می کند؟
- ۱۹ وضع قوانینی این چنین از عهده چه کسی ساخته است؟
- ۲۰ رضای پروردگار را چگونه باید کسب کرد؟
- ۲۱ خوف و رجاء
- ۲۲ امتحان
- ۲۳ دعا
- ۲۳ شکر
- ۲۴ لطف

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

اغاز خداشناسی، خودشناسی است

خودشناسی چگونه است؟

به چند نمونه از ویژگی های انسان التفات کنید تا خالق را بهتر بشناسید

۱- هرگاه به این حقیقت واقف شود که آدم خلیفه خدا بر روی زمین است یعنی آینه تمام نمای صفات الهی است

و هرکس بخواهد خدا را ببیند می تواند او را که ساخته شده و دست پرورده خداوند است مشاهده نماید چنین کسی خدای خود را خواهد شناخت.

۲- آدمی که دربندگی پروردگار خود ثابت باشد خداوند به خود می بالد و به هنر خویش تبریک می گوید و می

فرماید: آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده. چون که خدا خودش بهتر می داند که چه موجود عظیمی آفریده از این جهت به آفرینش خود تبریک می گوید.

۳- همچنین در آیات متعدد قرآن تصریح گردیده که انسان مسجود ملائک است.

۴- در حدیث است که بیان می کند: هرکس خود را شناخت محققاً خدای خود را شناخته است.

۵- زمانی که آدم بداند که قلبش منزلگاه خدا است.

۶- آنگاه که امانت و اختیار خداوند را در خود احساس نمود.

۷- موقعی که فهمید و به یقین رسید که خداوند چاشنی روح خود را در وجود او دمیده است ارزش وجودی خود

را درک می کند و تقرب و نزدیکی خویش را با خالق یکتا حفظ نموده و پیوند بندگی را محکمتر نگه می دارد و

از خودشناسی به خداشناسی پی می برد و این خودشناسی هرچه دقیقتر و عمیق تر گردد معرفت خداشناسی در

کلام خداوند است. پس آنکس که جانشین خدا در زمین است خدا را می شناسد. آنکه وجودش کلمه خدا است با کلام خدا آشنا است. او که قلبش جایگاه خدا است خدا را می شناسد.

پس انسان با توجه به شناخت خویشتن و درون نگری خود به شرح فوق و اینکه دارای نیروهای خدادادی عقل و فطرت و قدرت خلاقیت و اختیار و انتخاب احسن است مسلماً به مرحله ای می رسد که خالق یکتای خود را می بیند و می شناسد و تنها او را می پرستد.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

خدا جویی

چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می کنیم؟

۱- عشق به آگاهی و آشنایی به جهان هستی، در درون جان همه ما است.

همه ما به راستی می خواهیم بدانیم این آسمان بلندپایه، با اختران زیبایش، این زمین گسترده با مناظر دل فریبش، خود به خود به وجود آمده اند، یا این نقش های عجیب به دست نقاشی ماهر و توانا و چیره دست، کشیده شده است؟

نخستین سؤالاتی که در زندگی برای همه ما پیدا می شود این است که:

و ما اگر پاسخ های این پرسش های سه گانه را بدانیم؟ یعنی بدانیم آغاز زندگی ما از کجا شروع شده و سرانجام به کجا خواهیم رفت؟ و اکنون چه وظیفه ای داریم؟ بنابراین نخستین چیزی که ما را به دنبال خداجویی و شناسایی آفریننده جهان هستی می فرستد، همان روح تشنه و جستجوگر ما است.

۲- حس شکرگزاری

ما هنگامی که به این سفره گسترده آفرینش نگاه می کنیم و انواع نعمت هایی که در اختیار ما قرار دارد، چشمان بینا، گوش های شنوا، عقل و هوش کافی، نیروهای مختلف جسمانی و روانی، انواع وسایل زندگی، و روزی های پاک و پاکیزه، در این سفره پهناور می بینیم، بی اختیار به این فکر می افتیم که بخشنده این همه نعمت ها را بشناسیم، و اگر چه نیاز به تشکر ما نداشته باشد، در برابر او شکرگزاری کنیم و تا این کار را نکنیم، احساس ناراحتی و کمبود داریم و این دلیل دیگری است که ما را به دنبال شناسایی خدا می فرستد.

۳- پیوند سود و زیان ما با این مسئله

مذهب ها و مکتب های مختلف هر کدام ما را به سوی خود دعوت می کند، ولی از آنجا که سرنوشت ما، خوشبختی و بدبختی ما، پیشرفت و عقب افتادگی ما، به بررسی و انتخاب بهترین راه بستگی دارد، خود را ناگزیر می بینیم که در این باره فکر کنیم، راهی که موجب پیشرفت و تکامل ما است انتخاب کنیم و از آنچه ما را به پرتگاه بدبختی و فساد و سیاه روزی می کشاند پرهیز نماییم. این نیز دلیل دیگری است، که ما را به مطالعه درباره آفریننده جهان هستی دعوت می کند.

آثار خداشناسی در زندگی ما

عالم هستی همانند کتاب بزرگی است که هر یک از موجودات آن کلمه یا جمله ای از آن را تشکیل می دهد، از نظر یک فرد خداپرست همه ذرات این جهان قابل دقت است، یک انسان با ایمان در پرتو نور خداپرستی، با کنجکاری خاصی به مطالعه اسرار آفرینش می پردازد (و همین موضوع به پیشرفت علوم و دانش های انسانی کمک می کند) زیرا او می داند آفریننده این دستگاه، بی نهایت علم و قدرت دارد، و همه کارش روی حکمت و فلسفه است، بنابراین دقیق تر مطالعه می کند، عمیق تر بررسی می نماید تا اسرار آن را بهتر درک کند. خلاصه، خداپرستی وسیله پیشرفت علوم و دانشهاست.

۲- خداشناسی و تلاش و امید

به هنگامی که حوادث سخت و پیچیده در زندگی انسان رخ می دهد، و درها ظاهراً به روی او از هر سو بسته می شود و احساس ضعف و ناتوانی و تنهایی در برابر مشکلات می کند، ایمان به خدا به یاری او می شتابد و به او نیرو می دهد. آنها که ایمان به خدا دارند خود را تنها و ناتوان نمی بینند، مأیوس نمی شوند، احساس ضعف و ناتوانی نمی کنند، چون قدرت خدا بالاتر از همه مشکلات است و همه چیز در برابر او سهل و آسان می باشد. آنها با امید به لطف و حمایت و کمک پروردگار به مبارزه با مشکلات برمی خیزند و تمام نیروهای خود را به کار می گیرند و با عشق و امید به تلاش و کوشش ادامه می دهند و بر سختی ها پیروز می شوند. آری ایمان به خدا تکیه گاه بزرگی برای انسان ها است.

ایمان به خدا مایه استقامت و پایداری است. ایمان به خدا نور امید را همیشه در دل ها زنده نگه می دارد.

۳- خداشناسی و آرامش

می گویند یکی از عوامل این بیماری احساس نگرانی است، نگرانی از حوادث آینده، نگرانی از مرگ، نگرانی از جنگ و نگرانی از فقر و شکست. از جمله چیزهایی که می تواند نگرانی را از روح انسان دور کند ایمان به خدا است زیرا هر وقت عوامل نگرانی می خواهد در روح او نفوذ کند ایمان به خدا آن را عقب می راند. خدایی که مهربان است، خدایی که روزی دهنده است، خدایی که از حالات بندگان آگاه و هر گاه رو به سوی او آرند، به آنها کمک می کند و از ناراحتی ها رهایی می بخشد. به همین جهت مؤمنان واقعی همیشه احساس آرامش می کنند و هیچگونه نگرانی در روح آنها نیست و چون کارشان برای خدا است اگر زبانی هم کنند جبرانش را از او می طلبند و حتی در میدان جنگ لبخند بر لب دارند.

خداشناسی از یک راه مطمئن

راهی از درون (نزدیک ترین راه)

هر انسانی زوایای قلب و اعماق دل و روان خویش احساس می کند که ندایی لطیف و پر از مهر و درعین حال رسا و محکم وی را به طرف یک مبدأ بزرگ علم و قدرت که ما او را خدا می نامیم می خواند.

این همان ندای فطرت پاک و بی آلایش بشر است. ممکن است غوغای جهان مادی و زندگی روزانه و زرق و برق های حیات، او را به خود مشغول سازد، و موقتاً از شنیدن این ندا غافل شود، اما هنگامی که خود را در برابر مشکلات و گرفتاری ها مشاهده می کند، هنگامی که حوادث وحشتناک طبیعی همانند سیل ها و زلزله ها و طوفان ها و لحظات پراضطراب یک هواپیما در یک هوای نامساعد و خطرناک به او حمله ور می شوند، در این هنگام که دست او از تمام وسایل مادی کوتاه می گردد و هیچ گونه پناهگاهی برای خود نمی یابد،

این ندا در درون جان او قوت می گیرد، احساس می کند که از درون وجودش قدرتی او را به سوی خود می خواند، قدرتی که برتر از تمام قدرت ها است، نیروی مرموزی که همه مشکلات در برابر او سهل و ساده و

بی اختیار به یاد خدا نیفتد و همین موضوع است که نشان می دهد ما چقدر به او نزدیکیم و او چقدر به ما نزدیک است او در روح و جان ماست. البته ندای فطرت همیشه در درون جان آدمی هست ولی در این لحظات قوت بیشتری می یابد.

این نزدیک ترین راهی است که هر کس از درون جان خود می تواند به سوی خدا و مبدأ جهان هستی بیابد.

خداشناسی، فطری انسان است، و انسان بالفطره خداجو و خداشناس است. انسانهای نخستین نیز همانند انسانهای کنونی از این فطرت برخوردار بوده، و بالفطره خداشناس بوده اند. این است که به خوبی در می یابیم انگیزه و سبب اصلی اعتقاد انسانها به خدا "فطرت" و "عقل روشن" است که در نهاد بشر موجود است. اندیشه خدا همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. عشق به خدا آنچنان شورانگیز و حرکت آفرین بوده که عظیم ترین تحولات را در جوامع بشری به وجود آورده، و با شکوه ترین حماسه را آفریده است.

انسان برای آرامش بخشیدن به خود معتقد به خدا شده است تا او را در برابر حوادث یاری کند. صحیح است که خداشناسی به روح انسان آرامش و نیرو می دهد و او را از اضطراب رهایی می بخشد، و ترس را از دل او می زداید، آرامش خاطر ثمره اعتقاد و ایمان به خداست، تحقق اعتقاد و ایمان به خدا نیاز به سبب دارد، و بدون سبب و ریشه تحقق آن امکان ندارد، سبب اعتقاد و ایمان به خدا، یا علم و ادراک فطری است که انسان بالفطره وجود خدا را درک می کند نه ترس و آرامش خاطر. و به آن علم دارد، و یا دلایل قطعی، چنین علم و یقین را در او ایجاد می کنند.

انواع صفات خدا

چرا شناسایی صفات خدا به دقت و احتیاط فراوان احتیاج دارد؟

دلیل آن روشن است، زیرا خداوند هیچ چیزش با ما و آنچه دیده ایم و شنیده ایم شباهت ندارد، بنابراین نخستین شرط شناسایی صفات خداوند نفی تمام صفات مخلوقات از آن ذات مقدس، یعنی تشبیه نکردن او به هیچ یک از موجودات محدود عالم طبیعت است، و این جا است که کار به جای باریکی می کشد، زیرا ما در دل این طبیعت، بزرگ شده ایم، تماس ما با طبیعت بوده، با آن انس گرفته ایم لذا ما میل داریم همه چیز را با مقیاس آنها بسنجیم. به عبارت دیگر ما هر چه دیده ایم جسم و خواص جسم بوده، یعنی موجوداتی که دارای زمان و مکان معینی

عین حال به تمام زمان ها و مکان ها احاطه دارد، و از هر نظر نامحدود است، کاری است دشوار، یعنی احتیاج دارد که با دقت در این راه گام برداریم.

صفات جمال و جلال

معمولاً صفات خدا را به دو دسته تقسیم می کنند: صفات ثبوتیه یعنی آنچه خداوند آنها را داراست و صفات سلبيه یعنی آنچه خداوند از آنها منزّه است.

ذات خدا ذاتی است نامتناهی از هر جهت و دارای تمام کمالات.

در مقابل صفات سلبيه نیز در این جمله خلاصه می گردد: ذات خدا از هیچ نظر نقصان ندارد.

ولی از نظر دیگر چون کمالات و نقایص درجات دارند، یعنی بی نهایت کمال و بی نهایت نقص را می توان تصور نمود، لذا می توان گفت خداوند بی نهایت صفات ثبوتی، و بی نهایت صفات سلبيه دارد، زیرا هر کمالی تصور شود او دارد، و هر نقصی تصور شود خداوند از آن پیراسته است، پس صفات ثبوتی و سلبيه خداوند نامحدود است.

مشهورترین صفات ثبوتی خداوند همان است که در شعر معروف زیر جمع آوری شده است:

عالم و قادر و حی است و مرید و مدرک
هم قدیم و ازلی پس متکلم صادق

۱- خداوند عالم است، یعنی همه چیز را می داند.

۲- قادر است یعنی بر همه چیز توانا است.

۳- حی است یعنی زنده است، زیرا موجود زنده کسی است که هم علم دارد هم قدرت، و چون خداوند هم عالم است و هم قادر، بنابراین زنده است.

۴- مرید است یعنی صاحب اراده می باشد و در کارهای خود مجبور نیست و هر کاری انجام می دهد، دارای هدف و حکمت است و کم ترین چیزی در آسمان و زمین بدون فلسفه و هدف نیست.

۵- خداوند مدرک است یعنی همه چیز را درک می کند، همه را می بیند و همه صداها را می شنود و از همه چیز آگاه و باخبر است.

۶- خداوند قدیم و ازلی است یعنی همیشه بوده و وجود او آغازی ندارد، زیرا هستیش از درون ذاتش می جوشد، و به همین دلیل ابدی و جاودانی هم هست، زیرا کسی که هستیش از خود او است فنا و نیستی برای او معنا ندارد.

۷- خداوند متکلم است یعنی می تواند امواج صدا را در هوا ایجاد کند و با پیامبران خود سخن بگوید، نه این که خداوند زبان و لب و حنجره داشته باشد.

۸- خداوند صادق است، یعنی هر چه می گوید راست و عین واقعیت است، زیرا دروغ گفتن یا از جهل و نادانی است و یا از ضعف و ناتوانی است، خداوندی که دانا و توانا است محال است دروغ بگوید.

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی، تو غنی دان خالق

۱- مرکب نیست یعنی اجزای ترکیبی ندارد، زیرا در این صورت احتیاج به اجزای خود پیدا می کرد، در حالی که او احتیاج به هیچ چیز ندارد.

۲- خداوند جسم نیست زیرا هر جسمی محدود و متغیر و فناپذیر است.

۳- خداوند مرئی نیست یعنی دیده نمی شود، زیرا اگر دیده می شد جسم بود و محدود و فناپذیر بود.

۴- خداوند محل ندارد زیرا جسم نیست تا نیازمند به محل باشد.

۵- خداوند شریک ندارد، زیرا اگر شریک داشت، باید موجود محدودی باشد، چون دو موجود نامحدود از هر جهت ممکن نیست، بعلاوه وحدت قوانین این جهان نشانه یگانگی او است.

۶- خداوند معانی ندارد یعنی صفات او عین ذات اوست.

۷- خداوند محتاج و نیازمند نیست، بلکه غنی و بی نیاز است

یافت درونی و وجدانی است؟

راهی برای خداشناسی وجود دارد که مبتنی بر نوعی یافت درونی و وجدانی است و از آن به راه فطرت تعبیری می شود. در انسان تمایلاتی وجود دارد که مقتضای ذات و طبیعت اوست. برخی از این تمایلات بنوعی جنبه مادی داشته و به یکی از نیازهای جسمانی بشر مربوط می شود. و بعضی دیگر از تمایلات مزبور از حیثیت متعالی تری برخوردار بوده و هر کدام به یک بعد از ابعاد والای روحی و معنوی انسان ارتباط می یابد.

روانشناسان چهار حس زیر را جزء مهم ترین گرایشها دانسته و از آنها به تمایلات عالی می کنند:

۱- **حقیقت جویی یا حس راستی:** که محرک اصلی انسان برای کسب معرفت است علاقه شدید کودک به کاویدن هر چیز و سوالات بسیار او و تلاش عظیم دانشمندان برای درک حقایقی که ممکن است استفاده علم خاصی هم از آن به عمل نیاید، نشان می دهد که یک عطش درونی بشر را به جستجو و کسب آگاهی وامی دارد.

۲- **حس زیبایی:** گرایش به پدیده های زیبا از تمایلات اساسی وجود آدمی است. گرچه ممکن است افراد بشر سلیقه ها و نظرات مختلفی در مورد مصادیق، و مظاهر زیبایی داشته با اصل این تمایل که هر کس آنچه را که زیبایی می شمارد به آن گرایش دارد، یک تمایل اصیل و ریشه دارد و روح انسان است.

۳- **حس نیکی:** هر کس در درون خود به کارهای خیر و اخلاقی، راغب و متمایل است. حتی کسانی که خود عملاً حقوق دیگران را تضییع کرده و اخلاق انسانی را زیر پا می گذارد، مایلند که با آنان عادلانه رفتار شود، دروغی نشوند و به امانتشان خیانت نشود.

۴- **حس مذهبی یا گرایش به پرستش:** تحقیقات تاریخی نشان می دهد که از قدیمترین دوران زندگی بشر تا به امروز، همواره نوعی مذهب و پرستش در میان جوامع انسانی وجود داشته است. حتی آنها معتقدند که در میان انسانهای ما قبل تاریخ نیز گونه های خاصی از عقاید مذهبی رواج داشته است. البته اشکال پرستش و نیایش در جوامع مختلف، متفاوت بوده است ولی جلوه های گوناگون حس مذهبی همگی حاکی از اینند که گرایش بشر به

فطری بلکه صرفاً یک رسم و عادت در بین افراد می بود، همانند هر رسم و عادت دیگر منحصر به جامعه خاص یا متعلق خاصی از تاریخ بود، در حالیکه نتوان جامعه ای را در تمام تاریخ پیدا کرد که بکلی خالی از نوعی پرستش و نیایش بوده باشد.

پس حس مذهبی و پرستش، اشکال و جلوه های مختلفی دارد. ولی می توان دریافت که بین اینهمه مظاهر گوناگون، قدر مشترکی وجود دارد که همان مفهوم کمال و بویژه "کمال مطلق" است. اگر در روزگاری بشر خورشید و ماه و ستارگان را می پرستید یا در آستان مجسمه های چوبی و سنگی سر به خاک می سایید و برای جلب رضایت آنها قربانی می کرده است، همه آنها بدین خاطر بوده است که انسان هر یک از این امور را مظهر خاصی از کمال می دیده است. ولی نکته مهم در این است کمال مطلوب بشر، کمال مطلق است نه کمال نسبی. اگر محرک انسان برای پرستش یک موجود، کمال آن بوده است این بدان معنی است که اگر کمال بالاتری را ببیند توجه بیشتر خود را به آن معطوف می کند و از کمال پایین تر بکلی قطع نظر کرده و یا توجه کمتری به آن می کند. از اینجا می توان دریافت آن وجودی که بشر شیفته پرستش اوست و گرایش و تمایل شدید به او با سرشت و فطرتش عجین شده است، نه این کمالات نسبی و واهی بلکه آن کمالی است که فوق او کمالی متصور نیست. همین امر که عطش بشر در یافتن معبود اصلی خود سیراب نشده و به هر کمالی که مشاهده می کند، تشنه یافتن کمال بالاتری است بخوبی نشان می دهد که معبود واقعی نباید موجودات ناقص و سرپا نیاز بلکه باید آن موجودی باشد که جامع جمیع کمالات و پیراسته از هر نقص و نیازی باشد. پس متعلق اصلی حس پرستش در واقع کمال مطلق است و اگر هم بشر به پرستش چیزهای دیگری در طول تاریخ روی آورده است، دلیلش آن بوده است که پرده های غفلت، او را در تعیین مصداق حقیقی کمال مطلق به خطا دچار کرده و به انحراف کشانده اند.

بلکه یک احتیاج دائمی و مداوم است. مخلوقات نه فقط در لحظه اول پیدایش بلکه در تمام لحظات هستی خود به او محتاج و متکی اند. او قیوم است و همه به او قائمند.

یکی از بالاترین مراتب خداشناسی، درک همین معنا است که انسان همین امر را به همه وجود خود وجداناً بیابد که قیومی دارد که هر لحظه هستی بخش است و اگر آنی فیض خود را وی منتفع نماید، جز عدم محض چیزی از وجود و کمالات او باقی نمی ماند. ولی بسیاری از اشتغالات و تعلقات در این جهان همچو حجابی مانع از درک این معناست. اکثریت افراد انسان از قیوم خود غافلند. یکی از علل مهم این غفلت آنست که سرمایه های وجودی او وی را آنچنان بخود مشغول داشته است که فراموش کرده است وجود و همه کمالات و دارائیهای او از دیگری است.

خداوند متعال برای آنکه به ما بفهماند که شما از خودتان هیچ چیز ندارید و هر چه که دارید از قیومتان است، راهی جز این نیست که ما را در طول زندگی به یک حال باقی نگذارد و دائماً از وضعی به وضعی و از حالی به حال دیگر درآورد. این تغییر احوال باعث می شود که ما با همه وجود متوجه و متذکر این معنا شویم که " ما روی پای خود نایستاده ایم و خود، قیوم خویش نیستیم. کس دیگری قیوم ماست و اوست که اوضاع و احوال ما را دگرگون میکند پس سزاوار است که بجای پیشه کردن کبر، سر تسلیم و خضوع در مقابل او فرود آوریم "

تفاوتی که خداوند در خلقت مخلوقات گذاشته است، ظلم به آنها محسوب نمی شود زیرا: اولاً: مخلوقات، قبل از آفرینش معدوم محض بوده و لذا حقی بر خدا نداشته اند تا تظییع حق آنان موجب ظلم به آنها باشد. خلقت موجودات بر مبنای لطف و بخشش محض صورت گرفته است نه بر مبنای حق و طلب آنان. بنابراین لطف هر قدر هم ناچیز باشد عطیه ای از جانب خدای مهربان است و ظلم نیست. ثانیاً: اگر لطف کم را ظلم بدانیم، همواره باید به خدا نسبت ظلم بدهیم زیرا الطاف الهی بی پایان است و هر قدر هم زیاد عطا شود باز هم در مقایسه با لطف بیشتر، کم جلوه می کند.

فلسفه آفرینش

هدف خدا از خلقت آفرینش چیست؟

اگر مقصود از اینستکه خدا از آفریدن موجودات چه فایده ای نصیبش می شده است؟ پاسخ این است که هیچ نفی و بهره ای از خلقت مخلوقات عاید خداوند متعال نمی شود. یعنی اگر هدف را به معنای اول در نظر بگیریم خدا از آفرینش هیچ هدفی نداشته است. زیرا از آنجا که خداوند بحکم واجب الوجوده بودن هیچ نقص و حدی در ذات پاکش نیست و کامل من جمیع الجهات است بنابراین معنی ندارد که افعال او به قصد بهره بردن و تأمین نفی شخصی صورت بگیرد. ما که از حاصل افعال خود فایده می بریم بدین خاطر است که در ذات خود ناقصیم و با افعال خویش سعی در رسیدن به کمال و جبران نواقص و کمبودهایمان داریم. اما موجودی که هیچ گونه کمبود و نقصانی در ذاتش راه ندارد، در افعال خویش هم به دنبال نفع و فایده نیست. بنابراین هدف به معنای اول در مورد افعال الهی صادق نیست.

از طرف دیگر می دانیم که اگر فعلی متضمن هیچ گونه فایده ای نباشد کار عبث محسوب می شود فاعلی که هیچ قصد و هدف خاصی را در فعلش مد نظر نداشته باشد، به کار بیهوده و عبثی دست زده است و روشن است که فعل عبث نشانه نقص فاعل است. اما از آنجا که پروردگار هستی مبری از هر نقصی است، امکان ندارد که از او

گونه فعل بیهوده و بی حاصلی از او صادر نمی شود. بنابراین چون فعل خدا باید هدف داشته باشد و از طرف دیگر این هدف نمی تواند نفع خود وی باشد پس نتیجه می گیریم که هدف افعال الهی باید متوجه دیگران باشد. در مورد فلسفه خلقت هم مطلب به همین گونه است یعنی هدف از آفرینش نه فایده بردن خداوند بلکه بهره مند کردن خود مخلوقات می باشد. آنها هستند که از رهگذر خلقت منقطع می شوند و به کمال می رسند.

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

من نکردم خلق تا سودی کنم

نه خلق موجودات ذره ای بر کمالات خدا می افزایش و بحال او سودی دارد و نه خلق نکردن عالم چیزی از کمالات او می کاهش. آفریدن و نیافریدن برای خود او علی السویه است. خلق کردن موجودات نه براساس نیاز که بر مبنای جود و لطف محض صورت گرفته است.

چه نفع و بهره ای از آفرینش نصیب موجودات می شود؟

پاسخ این است که بزرگترین نعمتی که در اثر آفرینش عاید موجودات می شود در درجه اول نعمت "وجود" است. این نکته است که متأسفانه از آن غفلت می شود. یعنی توجه نمی کنیم که بزرگترین لطف در حق یک موجود اینست که او را از نیستی محض خارج کرده و لباس هستی بپوشانند. ما علم و قدرت و سلامتی و ثروت و... را از لطف و نعمت می دانیم ولی از این امر غفلت می کنیم که عطای "وجود" از هر نعمتی بالاتر است. این نکته ای است که عقل و فطرت ما به خوبی به آن گواهی می دهد. اگر ما را مخیر کنند که آیا علم و ثروت خود را حاضرید از دست بدهید یا اصل وجود خود را؟ هیچ انسان عاقلی آنها را بر ذات خویش ترجیح نمی دهد. ما اگر اینها را همه طالبیم به جهت آن است که به "وجود" ما تداوم بخشیده و هستی ما را برایمان لذت بخش تر کند. هر کسی که در آستانه مرگ قرار گیرد می یابد که برای ادامه حیات خود حاضر است قدرت و ثروت و سایر نعمتهای خویش را فدا نماید. پس در یافتیم که بزرگترین نعمت خداوند بر موجودات، نعمت "وجود" است و سپس

نعمت "معرفه الله".

توانند به آنها دست یابند از قبیل حیات، علم، قدرت، اراده و... حتی اگر خود وجود را هم لطف و کمال ندانیم .
اما در میان همه موجودات، انسان از ویژگی های خاصی برخوردار بوده است که همین ویژگی ها سبب می شود تا او به کمالاتی به مراتب بالاتر و گسترده تر از سایر موجودات دست یابد. یکی از مهم ترین این خصوصیات، صفت "اراده و اختیار" می باشد. اختیار انسان به او این توانایی را می دهد که از میان راههای گوناگون یکی را برگزیند و روشن است که اعمال مختلف و متضاد، آثار متفاوتی در وجود انسان دارد.
ولی واضح است که در بین همه کمالات هیچ کمالی به پای معرفت پروردگار هستی نمی رسد چرا که معرفت هر چیز دیگر معرفت به مخلوق است و بدیهی است که شناخت خالق جهان از شناخت مخلوقات او بالاتر است.
"معرفه الله" را از هر کمال و نعمت دیگری بالاتر معرفی می کنند.

از طرف دیگر به کمال رسیدن یعنی هر چه بیشتر به مبدأ کمال نزدیک شدن و از او بهره گرفتن و از آنجا که خداوند یگانه منبع و مبدأ اصلی همه کمالات است پس تکامل یافتن به معنی نزدیک شدن به خدا است. از دیدگاه جهان بینی الهی، کمال واقعی چیزی جز تقرب به خدا نیست اما روشن است که قرب به یک موجود جز با تحصیل رضای او امکان پذیر نیست. س قرب الی الله فقط با تحصیل رضا و خوشنودی الله میسر است.

۱- گاهی هدف فاعل از انجام یک فعل، "نفع بردن خود" و گاهی "نفع رساندن به دیگری" است.

۲- چون خداوند کامل مطلق است، پس افعال خود را به خاطر "نفع و کمال خود" انجام نمی دهد.

۳- خلق و آفرینش به عنوان فعل الهی، صرفاً براساس، "لطف محض" خداوند و رساندن موجودات به "منافع و

کمالات" گوناگون صورت گرفته است.

۴- بزرگترین نعمتی که در آفرینش نصیب موجودات می شود، در درجه اول همین "وجود یافتن" است.

۵- غیر از نعمت وجود، کمالات و نعمت های دیگری برای موجودات و بالخصوص انسان در نظر گرفته شده است که

بالاترین آنها کمال "معرفه الله" است. مجموع تمامی این نعمتها و کمالات است که هدف کلی آفرینش را تشکیل

می دهد.

۶- به کمال رسیدن یعنی "قرب به خدا یافتن". این قرب جز از طریق بندگی و اطاعت محض از خدا و تحصیل

رضای او امکان پذیر نیست.

۷- چون عبودیت یگانه راه تکامل و قرب الی الله است به همین دلیل به عنوان هدف آفرینش مطرح شده است.

است؟

۱- "تفاوتها" یکی از بزرگترین آیات الهی

معرفت خدا و شناخت صفات او از والاترین کمالات محسوب می شود. یکی از طرقی که ما را به سمت پروردگار سوق می دهد، تفاوتی است که در خلقت مشاهده می شود. آفرینش موجودات گوناگون و متنوع به خوبی حکایت از علم و قدرت وسیع آفریدگار می کند. به همین جهت پروردگار هستی از طریق تفاوت بسیار وسیعی که در خلقت موجودات برقرار کرده است، کمالات خود را به ما می نمایاند و بدیهی است که ارائه این کمالات به ما معرفت را نسبت به خالق جهان کاملتر می کند. یعنی تفاوتها، نشانه های بزرگ و روشنی بر علم و قدرت الهی اند.

۲- تأثیر تفاوتها در زندگی عملی و رابطه انسانها با یکدیگر

بسیاری از تفاوتها گرچه از نظر معرفتی سودمندند، در زندگی عملی انسان و هم چنین ارتباط افراد بشر با یکدیگر نیز تأثیر بسزایی دارند. از جمله این تفاوتها اختلاف نژادها و زبانها و رنگهاست.

۳- رابطه "تفاوتها" و "عبودیت"

عقل و فطرت و نیز تعالیم الهی اسلام گواه این مطلبند که میان خوف و رجاء نسبت به پروردگار و نیز مقام شکر و دعا از یک طرف با معرفت و عبودیت خداوند از طرف دیگر رابطه بسیار عمیق و نزدیکی لبرقرار است.

چه قانونی سعادت بشر را تضمین می کند؟

و جامعه را به خوبی اداره کند. این قانون باید دارای شرایط زیر باشد:

(الف) برطبق احتیاجات واقعی و طبیعی بشر تدوین شده و برای تمام شئون اجتماعی و سیاسی و اخلاقی انسان کافی باشد.

(ب) در تنظیم و تدوین آن، جنبه های روحانی و زندگی معنوی مورد غفلت واقع نشده باشد. به طوری که نه تنها به زندگی روحانی لطمه ای وارد نسازد و انسان را از صراط مستقیم تکامل معنوی منحرف نکند، بلکه محیطی را برای پرورش و تکامل نفس آماده و مناسب گرداند و از عوامل انحراف و گمراهی جلوگیری کند.

(پ) به طوری جامع و کامل باشد که بتوان به وسیله اجرای آن، استعمار و استثمار و بردگی فردی و اجتماعی و ظلم و ستم را ریشه کن ساخت.

(ت) منافع و سعادت همه انسانها در آن منظور شده باشد، نه اینکه منافع گروه معین یا طبقه مخصوصی منظور شده، از مصالح دیگران غفلت شده باشد. و خلاصه قانونی کامل و دقیق در همه ابعاد باشد.

وضع قوانینی این چنین از عهده چه کسی ساخته است؟

با کمی تأمل معلوم می شود تنظیم چنین قوانین جامع و دقیق از قدرت بشر خارج است. تنها کسی که می تواند آن را در اختیار بشر قرار دهد، خدای جهان آفرین، خالق انسانهاست که از ساختمان وجودی و اسرار و رموز و ریزه کاریهایی که در جسم و جان آنها به کار برده، کاملاً آگاه است، به غرایز و عواطف مختلف و احساسات و خواسته های درونی آنها توجه دارد. خداست که سعادت و کمال حقیقی جسم و جان انسانها را می داند و از ارتباط عمیقی که بین زندگی دنیوی و اخروی برقرار است، به خوبی آگاه است. خداوند حکیم است که انسانها در نظرش یکسان و همه مخلوق او هستند. همه او را دوست دارد و به سعادت و کمالشان علاقه مند است و تز هر گونه اعمال غرض و تعصب و کوتاه نظری خالی و پاک است، اوست که از برخورد و تراحم قوانین و تأثیر و تأثر و عکس

قوانین کاملی در اختیارش بگذارد.

خدایی که تمام انواع موجودات را به کمال می رساند و اسباب و وسایل تکامل آنها را برایشان فراهم می کند، ممکن نیست نوع انسان را از این فیض بزرگ محروم ساخته اسباب و وسایل رسیدن به کمال را در اختیارش قرار ندهد. خدایی که انسان را با این عظمت آفریده، ذر خلقت جسم و جانش هزاران اسرار و رموز نهفته است و جهان ماده و مادیات را برای بهره برداری به کار انداخته است که هدف از این خلقت تکامل انسان بوده است، ممکن نیست از غایت و هدف وجودی و سعادت و کمال واقعی وی غفلت کرده باشد.

رضای پروردگار را چگونه باید کسب کرد؟

جلب رضای خداوند به غیر از اطاعت کردن از او هیچ طریق دیگری حاصل نیست. اگر بخواهیم محبوب کسی باشیم و قرب با او پیدا کنیم، جز با فرمانبرداری محض او و دوری از خودخواهیها و خودمحموریها به مقصود نائل نمی شویم. بنابراین قرب خدا یک راه بیشتر ندارد و آن هم اطاعت و بندگی مطلق در برابر اوست. این همان است که از آن به "عبودیت" تعبیر می کنیم و چون یگانه راه قرب الی الله است در لسان وحی به "صراط مستقیم" یاد شده است. قرآن کریم صراط مستقیم را اطاعت و پرستش خدا و دوری از بندگی شیطان معرفی می کند که از نظر قرآن هر طریق غیرخدایی طریق باطل و شیطانی است.

به همین جهت است که چون عبودیت طریق منحصر قرب الی الله و تکامل انسان است که در آیات به عنوان هدف خلقت معرفی شده است.

خوف و رجاء

شورآفرین برای انجام طاعات الهی است. رجاء بدون خوف انسان را نسبت به گناه جرأت می بخشد و خوف بدون رجاء نیز یاس از رحمت الهی را در او پدید می آورد. به همین جهت است که در تعالیم الهی بر رعایت تعادل بین آن دو تاکید شده است و هر دوی آنها با هم از نشانه های ایمان و معرفت به خدا معرفی شده است. و هیچ یک از این دو به تنهایی کمال و قرب مطلوب را عاید انسان نمی کند.

امتحان یکی از ابعاد فلسفه آفرینش است و تنها راهی است که میزان عبودیت افراد را مشخص می کند.

امتحان خداوند از افراد بشر در دو بعد تشریح و تکوین صورت می گیرد و در نتیجه می توان امتحانات الهی را به گونه تقسیم کرد: امتحان تشریحی و امتحان تکوینی.

امتحان تشریحی

یکی از مهم ترین حکمتهای ارسال رسل و نزول کتب آسمانی، آزمایش افراد بشر بوده است فرستادن ادیان و شرایع از جانب، علاوه بر آنکه در تمام شئون زندگی انسان موثر است و ثمرات و فوائد فردی و اجتماعی و مادی و معنوی فراوانی به همراه دارد، امتحان بشر نیز محسوب می شود زیرا کلیه امور اعتقادی و اوامر و نواهی الهی سبب می شود که انسان یکی از دو طریق اطاعت و نافرمانی خدا را برگزیند. مهم ترین فلسفه احکام در درجه اول امتحان بشر است. به همین جهت است که احکام عبادی، فقط باید با قصد و نیت اطاعت و تقرب الی الله به جا آورده است. بنابراین هدف خداوند از تشریح احکام، در درجه اول آن است که روح هطاعت از خدا در انسان زنده شود.

امتحان تکوینی

معنای امتحان تکوینی این است که خداوند در جهان هستی اموری را قرار داده است که این امور را بر سر دو راهی قرار داده و او را ناگزیر از موضع گیری می کند یعنی او را وامی دارد که با قول و فعل خود یکی از دو راه رضا و اطاعت و یا سخط و نافرمانی خدا را برگزیند و امتحان او در همین انتخاب است. این امور تکوینی را که موجب آزمایش بشر می شوند، می توان به دو قسم کلی تقسیم کرد: نعمتها و بلاها. به بیان دیگر خداوند با قرار دادن نعمتها و بلاها در سر راه زندگی انسان سبب می شود که او در معرض این امتحان قرار بگیرد که در قبال این مواهب یا ناگواریها که به او رسیده است قولاً و فعلاً چه رفتاری در پیش می گیرد.

حقیقت عبودیت چیزی جز بندگی و تذلل و اظهار کوچکی در مقابل خالق جهان نیست و از طرف دیگر دعا حاکی از فقر ذاتی انسان است لذا کسی که دست نیاز

به سوی پروردگار بلند می کند، قولاً و فعلاً معترف است که " ذاتاً فقیر است و از خود هیچ ندارد، غنی با لذت فقط اوست و همه نیازمند جود و لطف او هستند" بنابراین کسی که دست به دعا بر نمی دارد و از خالق چیزی طلب نمی کند، عملاً اظهار استقلال و بی نیازی از خداوند را می کند. چگونه می شود بنده ای که سرپا فقر و حاجات است خود را غنی و بی نیاز ببیند و حتی از خالق خود را هم چیزی نخواهد؟ پس همانطور که دعا نشانه بندگی است، عدم دعا اعتراف به کبر و بی نیازی است. به همین خاطر است که در زبان وحی، سرباز زدن از دعا، خودش معصیت و موجب عذاب الهی شمرده است.

شکر

یکی دیگر از اموری که با معرفت و عبودیت پروردگار رابطه نزدیک دارد، شکر بر نعمت ها است، کسی که خدا را معطی نعمت هایش نمی داند، هرگز زبانش به شکر گشوده نمی شود. تنها کسانی شاکر مواهب پروردگار خویش اند که همه چیز را از او می دانند. شاکر نعمت با شکر خود نشان می دهد که به خالقش معرفت دارد و تنها او را مالک واقعی تمام نعمتهای خویش می شمارد. شکر اتلهی علاوه بر آنکه معرفت به خدا را در قلب انسان راسخ تر و محکم تر میکند ما را در طریق عبودیت نیز قرار می دهد. شکر دارای مراحل است و شکر کامل و حقیقی فقط با تحقق همه مراحل آن میسر است.

اقسام و مراحل شکر عبارتند از: شکر قلبی، شکر عملی، شکر زبانی.

شکر قلبی به آن معنی است که حقیقاً معطی نعمت را فقط خدا بدانیم. شکر قلبی اعتقاد به این واقعیت است که تنها صاحب و مالک اصلی این نعمت اوست و اگر اراده و تقدیر وی نباشد هیچ موهبتی نصیب انسان نمی شد. شکر قلبی معرفت و اعتقاد به این حقیقت است که جز او کس دیگری رازق نعمت هایمان نیست. به غیر از شکر قلبی که جنبه معرفتی دارد، مرحله مهم دیگری در شکر وجود دارد که همان شکر عملی است و معنی آن

نافرمانی او بهره گیری می کند، عملاً ضایع کننده و کافر نعمت پروردگار است. همین مرحله از شکر است که روح عبودیت و اطاعت خدا را در انسان زنده می کند. شکر واقعی هنگامی صورت کامل به خود می گیرد که گواهی قلب ما بر زبان هم جاری شود. اگر شکر زبانی همراه مراحل قلبی نباشد، سپاسگذاری بنده از معبود به نحو ناقص صورت گرفته است و اگر هم فقط به شکر زبانی بسنده شود و هیچگونه اعتقاد و عمل مناسب و شایسته ای قرین آن نباشد.

بوضوح مشاهده می شود که هر یک از مراحل شکر به نحوی در معرفت و عبودیت پروردگار موثر است و حتی شکر زبانی هم به هر حال پرتو ضعیفی از این معرفت و بندگی را به همراه خود دارد.

لطف

خداوند دو نوع احسان دارد: یکی احسان در عالم تکوین، و دیگری احسان در عالم تشریح

مقصود متکلمان از "لطف" احسان در عالم تشریح است یعنی لطف متعلق به شرع و تکلیف است و در تعریف آن گفته اند: لطف چیزی است که مکلف را با حفظ اختیار و آزادیش به اطاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور کند، و در تکمین و توانا ساختن وی به انجام اطاعت دخالت نداشته باشد. مثلاً آمدن پیامبران از طرف خداوند لطف است، زیرا مردم را به اطاعت خدا نزدیک و از معصیت او دور می کند و در عین حال آنها را مجبور به اطاعت هم نمی کند و نیز اگر پیامبران هم نیابند این طور نیست که مردم از اطاعت به طور کلی ناتوان باشند.